اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

## فصل ﴿٣﴾ فی أنحاء التعین

 قد مضی أن تعین الشیء غیر تشخصه إذ الأول أمر نسبة دون الثانی لأنه نحو وجود الشیء و هویته لا غیر فالتعین ما به امتیاز الشیء عن غیره بحیث لا یشارکه فیه

 این بحث، بحث تمایز است و تمیز شیء عن الغیر در بحث تمیز عرض شد كه مساله فقط به افتراق بین شیء و سایر اشیاء برمی‌گردد و كاری به تشخص و مسالة ماهیت نوعیه او ندارد همین كه یك شیء از آن أشیاء دیگر متمایز شد می‌گویند این شیء متمایز است و غیراز اوست این شیء با او تفاوت دارد و فرق می‌كند در اینجا البته شكی نیست كه هرتمیزی به یك منشاء انتزاعی برمی‌گردد و به یك منشاء میزی برمی‌گردد مابه الامتیاز باید وجود داشته باشد حتی در مورد محل واقع، باز باید منشاء انتزاع و آن مابه الامتیاز متفاوت باشد در مابه الامتیاز بواسطه اضافة یك وصفی است به آن محل یا بواسطه عدم به وصفی در آن محل، شخصی كه در حال تحصیل هست هر روز خود را متمایز از وجود دیگر احساس می‌كند این تمایز امروز از آن روز بواسطه اضافه علوم ومدركاتی است كه هر روز برای او حاصل می شود و در روز قبل فاقد آن بود و همینطور فردا نسبت به امروز.

 حضرت فرمودند من استوی یوماه فهو مغبون، كسی كه دو روزش به یك كیفیت بگذرد و احساس اضافی در مدركات نسبت به روز گذشته نداشته باشد این مغبون است چرا؟ چون خدای متعال برای هر روز از این فرد پرونده خاص خودش را قرار داده است اگر در امروز آن پرونده امضاء شد این بهره‌اش را از آن پرونده گرفته و اگر نگرفته آن پرونده بدون امضاء و بدون فائده سپری شده است ما نباید به این فكر باشیم كه حالا بعدا یك دری به تخته‌ای خواهد خورد یك ده سال دیگر بالاخره یك وضعیتی پیش خواهد آمد نه همین الان و همین امروز و همین ساعاتی كه برای ما است همین ساعات این خودش برای خودش حساب خاص خودش را دارد اگر از این ساعت استفاده نشد دیگر تا آخر عمر اگر به مقام قاب قوسین هم برسید به آنچه را كه از دست دادید نخواهید رسید! این مساله است كه برای انسان در هر ساعتی صفحه مخصوصی هست كه باید آن صفحه را پر كند و نباید آن صفحه را مهمل بگذارد چرا؟ چون در همان موقع یك نحوه افاضه از باب یوم ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾[[1]](#footnote-1) كل یوم نه به عنوان هر روز است بلكه در هر دوری از ادوار وجودی، خدای متعال شأنی از شوؤن خود را ابراز و اظهار می‌كند و كسی كه در آن دور به آن مطلب نرسیده است به آن مساله نخواهد رسید به آن سعه وجودی نخواهد رسید و این مساله در باب مكاشفات خیلی روشن است و افراد نسبت به این مطلب، آنهایی كه در مقام فهم هستند و ادراك مطالبی دارند خیلی عجیب كه واقعاً، مسائل خیلی مهمی است در اینجا و وای به حال كسی كه روز بعدش از روز قبلش أسوَء باشد آن وقت آن دیگر كه در روایت داریم فهو ملعون درست! حالا ما ببینیم وضع خودمان را و زندگی خودمان را و ارتباطات خودمان را به چه نحوی می‌گذرانیم.

 این مساله مابه الامتیازی است كه بین انسان و بین غیر انسان است لذا ما می‌بینیم افراد در هنگام جوانی آنقدر دارای قساوت نیستند آنقدر أنانیت ندارند آنقدر خودمحوری و توغّل در كثرات ندارند ولی هرچه می‌گذرد این بخاطر قرار نگرفتن در مسیر تهذیب است. یعنی در سایر مسیرها حالا یا كاسب است این ذهنش فقط می‌رود در ماده و مادیات مالی و اینها اگر در غیر از كسب است پس شكلش می‌رود در مسیر اكتساب شؤن و اكتساب شخصیت‌های كاذب در آن مسیر ذهن حركت می‌كند.

 یكی از افراد برای یك كسی تعریف می‌كرد و او به یك واسطه به من گفت كه یك دفعه مرحوم آقای مطهری آمده بودند قم با یك نفر به دیدن علامه طباطبایی آن موقع لابد ایشان زیاد منبر می‌رفتند و صحبت می‌كردند سخنرانی می‌شد مرحوم علامه به آن شخص می‌گوید به آقای مطهری بگویید كمتر منبر برود بیشتر به خود بپردازند ببینید این شخص مثل علامه طباطبایی می‌خواهد حالا اگر دیگران باشند، بفرمایید بروید تبلیغ اسلام هرچه بیشتر بهتر!

 دكتر سجادی ایشان به من می‌گفت كه من وقتی كه در تهران بودم و در بیمارستان مشغول مداوا بودم خیلی وقت ما پر بود یعنی وضعیت من بنحوی بود كه دیگر حتی مجال غذا خوردن نداشتم یعنی ایشان می‌گفت وقتی در اطاق عمل بودم می‌آوردند غذا توی دهن من می‌كردند و من نمی‌توانستم، وقتی نداشتم بپردازم به این مساله و شب وقتی می‌آمدم در منزل، می‌افتادم در رختخواب و قادر بر اینكه بلند شوم نماز بخوانم نبودم یعنی نمی‌توانستم بلند شوم نماز بخوانم و همینطور در بعضی از اوقات به این اهل بیتم می‌گفتم بگذار یكی دوساعت بخوابم قبل از اینكه نماز قضا بشود من را بیدار كن كه یك نمازی بخوانم خوب این چه نمازی است؟ این دیگر چه نمازی است؟ و در عین حال هركجا كه رفتم از همین معممین و با هر كی گفتم نه آقا اصلا وظیفه شما همین است وظیفه شما این است كه بمیرید. دیگر یك وقت است وظیفه یكی مردن است ـ گفت فلانی، شنیدم تو شهید شدی گفت نه خدا به من توفیق شهادت عنایت نكرده و نخواهد كرد درست شد ـ حالابعضی‌ها می‌گویند كه یك جا بودیم یكی می‌گفت این فلانی به درد شهادت هم حتی نمی‌خورد چون هر چیزی بالاخره باید سرجای خودش باشد این كه اثر وجودی ندارد هیچ، این فیض را هم از خودش محروم می‌كند تا اینكه ایشان با این نحو رسید به مرحوم آقا وقتی به ایشان رسید اولین حرفی كه مرحوم آقا زدند گفتند اگر عمل تو و كاری كه انجام می‌دهی به نحوی باشد كه شما از خودت غافل بشوی آن عمل برخلاف رضای خداست اصلا یك چیز عجیبی شنید! پیش او بودم در آن مجلس كه یكدفعه شوك بر او وارد شد.

 گفتند در وهله اول تو خودت هستی و بعد دیگران، تو اول باید به خودت برسی یك وقتی برحسب اتفاق خوب یك عملی طول می‌كشد و آن عمل واجبتر است مریض است اما نه اینكه برنامه كارت جوری ترتیب داده شود كه این هر روز تكرار شود خوب در ماه یك روز است خیلی خوب برای انسان هم اتفاق می‌افتد كه انسان می‌خواهد نماز اول وقت بخواند مادرش صدایش می‌زند باید بلند شود برود كه از نماز اول وقت اهمّ است و بعد می‌رود بخواند بعد می‌رود حرف پدر را گوش كند به من گفتند شما در نوشته‌هایتان ودر صحبت‌هایتان گفتیه اید كه اگر در اول وقت مادر یا پدر به انسان امر بكند انسان نباید امر آنها را اطاعت كند و باید نماز بخواند، نخیر من همچین حرفی را نزدم اگر هم زدم اشتباه كردم الان تصحیح می‌كنم اطاعت امر پدر و مادر واجب است بر نماز اول وقت، با این همه اهمیتی كه دارد و واجب مقدم بر مستحب است و انسان باید هر وقتی كه از امر آنها فراغت پیدا كرد برود نمازش را بخواند. بعد آن موقع وسعت دارد و خدا به او ثواب بیشتر می دهد این خرمقدسی‌ها این ها انسان را به بیراهه می‌برد البته پدر و مادر نباید در اول وقت امر كنند آن ها هم وظیفه‌شان این است نه اینكه بخواهند سوءاستفاده كنند و بگویند كه ما امر می‌كنیم تو هم باید بلند شوی، نه یك وقت می‌بینی كار واجبی است آن مساله فرق می‌كند آنها نباید امر كنند و این هم نباید مخالفت كند هركدام از آنها جای خودش را دارد. بعد ایشان گفت چكار كنیم؟ ایشان گفتند شما باید به اندازه‌ای عمل بپذیرید و به اندازه‌ای انجام بدهید كه فراغت خاطر و آرامش نفس و طمأنینه نفس برای شما در این حاصل باشد و هر چه از این مساله به انحراف افتادی ضرر كردی از كیسه‌تان رفته و خدا هم به پایتان نمی‌گذارد! خوب یك وقت آدم كاری صعب و با مشتقی انجام می‌دهد می‌گوید می‌خواستی انجام ندهی! مریض، مریض است ولی تو هم آدمی برای خودت تو برای خودت یك تكلیف داری یك مساله داری تو زن و بچه داری زن و بچه و حق دارند مریض به جای خودش است و زن و بچه‌هم به جای خودش است و هركدام باید در آن وضعیت خودشان رسیدگی شود و این روش مرحوم آقا بوده، ایشان خودش به من گفت كه اگر من به پدر شما نرسیده بودم یا می‌مردم یا دیوانه می‌شدم و شق ثالث نداشت و ایشان آمد مرا از مردن یا دیوانه شدن نجات داد و می‌گفت من پیش هر كسی رفتم خلاف مطلب پدر شما را گفت، گفت نه آقا تكلیف است و این هر كسی را مطلقا گفت پیش هر كسی رفتم! خیلی هم با ایشان ارتباط داشتند بالاخره فردی بود مبرز حتی از همین قم و اینها می‌آمدند و تهران می‌رفتند بله بعضی جریانات هم داشتند و این یك مساله حیاتی است و همان تا الان او را نگاه داشته و همان مطالبی كه از آن بزرگ شنیده بود او را تا الان حفظ كرده در میان این همه هیاهوها و این همه مسائل مختلفی كه دیده و شنیده و خلاصه ایشان را پابرجا نگه داشته است در همین سفر اخیری كه ایشان آمده بود ایران دو یا سه ماه پیش كه من به ایشان این را گفتم، گفتم كه شما یادتان می‌آید كه در آن موقع راجع به پدر ما شما این مساله را گفتید، گفتم الان احساس نمی‌كنید كه بودن در بلاد كفر همان ضرر و همان خصوصیت را دارد ایشان گفت من این كار را می‌كنم و می‌خواهم برگردم منتهی چون وضعیت اینجا برایش بالاخره یك مسائلی داشت در همین كشورهای همجوار در اینجا اقامت می‌كند تا بعد بیاید.

 این روش روش بزرگان است كه آنها به صلاح می‌اندیشند اولًا، صلاح را تشخیص می‌دهند كه این اصل قضیه است و دیگران صلاح را تشخیص نمی‌دهند آن آقایی كه هزارتا حرف می‌زند و بعد خودش بخاطر یك پادرد می‌رود در همان ممالكی كه دارد به آن ممالك فحش می‌دهد آن دیگر چه تبلیغی است؟! بنده شاهد بودم یكی از افراد كه رفته بود با یكی از اشخاص در انگلیس، در آنجا آن دكتر رو می‌كند و می‌گوید شما كه به ما فحش می‌دهید حالا چرا بلند می‌شوید می‌آیید اینجا؟ دیگر چه آبروی از اسلام می‌ماند؟! شما از یك طرف فحش می‌دهید و از طرف دیگر می‌گویید تورا به خدا مرا نجات بده! كسی كه بلند می‌شود می‌رود آمریكا و انگلیس كسی كه می‌رود در آن بلاد چرا دیگر فحش می‌دهد؟ می‌گوید من نتوانستم در آن كشوری كه هستم خودم را بهبود ببخشم و سلامتی‌ام را بدست بیاورم بیا شما از صدقه سری مرا نجات بده، این آبروی اسلام را بردن نیست؟ مسخره كردن خودمان نیست؟ مگر آنها یونجه یا كاه خوردند؟ اگر یونجه خوردند پس چرا بلند می‌شوی می‌روی آنجا؟ پس كاه نخوردند خیلی هم خوب می‌فهمند، اینجا بود كه مرحوم آقا گفتند اگر بمیرم از مشهد پایم را بیرون نمی‌گذارم و به آنجا نمی‌روم این مصلحت را این تشخیص می‌دهد این درد دین را دارد این درد امام زمان را فهمیده و همه مابه جای دیگری داریم می‌رویم.

 شرح حال یكی از همین آقایان را خوانده بودم الان فوت كرده پسرش برداشته نوشته بود بله به استشاره طبیب مشاور ایشان به انگلیس رفتند چه استشارتی چه طبیبی؟ یعنی ما در ایران دكتری كه بخواهد ایشان را معالجه بكند نداشتیم اتفاقا پزشكان ما خیلی هم بهتر از آنها و حاذق‌تر از آنها و بسیار واردتر و دستگاههای كه هست همه دم و دستگاههای خوبی است. آن هم یك شخصی كه با این وضعیت و اینها بخواهد اینكار را بكند یا اینكه بهتر نبود بجای اینكه ما به آنجا برویم و به ممالك كفر برویم كسانی كه از ما دارای وجاهت اجتماعی هستند بلند شویم به یكی از كشورهای مسلمان حتی بروم بجای اینكه برویم دست به دامن ملكه الیزابت یا تونی بلر برویم دراز كنیم بعد هم از آن طرف فحش بدهیم چه می‌گویند؟ اینها چه است؟ اینها مسائلی است كه از دیدگان آن ها پنهان نمی‌ماند و قشنگ می‌فهمند اشخاص را می‌فهمند آن وقت روی مسائل فكر می‌كنند آن وقت شروع می‌كنند ما را بازی دادن، هی بازی می‌دهند روزی این طرف می‌برند روزی آن طرف می‌برند امروز یك چیز درست می‌كنند فردا یك چیز دیگر درست می‌كنند چرا؟ چون ما را شناختند و فهمیدند مساله چیست، فهمیدند قضیه چیست.

 دكتر توسلی پزشك معالج و جراح مرحوم آقا، كه رئیس بخش جراحی قائم در مشهد بود آن وقتی كه مرحوم آقا از دنیا رفته بود آمده بود پیش من با من هم خیلی ارتباط داشت و علاقه داشت الان چند سالی است او را ندیده ام چون رفت و آمدی نیست. سالی یك ماه می‌آید دوماه می‌آید آن هم من نیستم چند سالی است ندیدم، نشسته بود كنار من و داشت همینطور گریه می‌كرد خوب اینها افراد بی حساب و كتابی نبودند بالاخره آدم‌های خوب نمازخوان و مسلمان هستند، آمد یك حرفی به من زد گفت فلانی من همه این آخوندها را دیدم دیگر با وجود رفتن پدرت من در ایران نمی‌توانم زندگی كنم همینطور گریه می‌كرد بنده‌خدا و می‌گفت، گفتم بابایمان رفته خدایش كه نرفته گفت نه من دیگر نمی‌توانم، من دیگر نمی‌توانم این وضع را، تنها حرفش این بود تنها امید من در این مملكت پدر تو بود و بس، آن هم كه رفت! این آدم از كوه و غار درنیامده مسائلی برای من تعریف كرد كه من تابحال جرات نكردم برای كسی تعریف كنم. همه را دیده اینگونه افراد طبعا با خیلی‌ها ارتباط دارند با خیلی از افراد ارتباط دارند و اتفاقا افراد در این موقع خوب خودشان را نشان می‌دهند یكی در وقت تنگدستی و یكی در وقت بیماری، در وقت بیماری است كه شخص هرچه در دلش است می‌ریزد بیرون وقتی سالم است آقا سلام‌علیكم مرحمت عالی زیاد خیلی هم خودش را نگاه می‌دارد خیلی مواظبت می‌كند یك وقت خطایی ازاو سر نزند ولی وقتی مریض می‌شود آن هم یك مرضی كه یك مقدار دچار شك بشود دیگر چه؟ دیگر آن شخصیتش را دیگر می‌ریزد بیرون می‌گفت پدر تو سلامت و مرض برایش فرقی نمی‌كرد! عجب آدم بافهمی، ما خیال می‌كنیم فقط خودمان در این دنیا عاقلیم بقیه كاه می‌خورند نه آقاجان بقیه كاه نمی‌خورند خیلی هم خوب می‌فهمند گفت پدر شما مرض و سلامتی برایش یكسان بود اصلا تعجب كردم چقدر اینها نكته‌بین هستند و چقدر نكته‌سنج هستند و چقدر استقامت نفسی افراد را در این گونه موارد تشخیص می دهند كه نفس چقدر باید مستقیم باشد در مسیرش، در جایی كه از هر طرف به مرحوم آقا پیشنهاد می‌شد كه مجرای لوله صفری به روده، مجرای كلودیك برای اینكه سنگ گیر كرده بود برای این بلند شوند بروند ژاپن كه با این وسایل شبیه آندوسكوپی دربیاورند. بلند شوند بروند انگلیس و آنجا بروند از هر طرف هر كدام، من بودم دیگر در بیمارستان غش‌غش می‌خندیدند و می‌گفتند كه البته بعضی از این قوم و خویش‌ها با آقا شوخی می‌كردند یكی می‌گفت كه فلانی آقا دایی می‌گفت الان هست آقا دایی لندن خیلی خوب است خودم با شما می‌آیم آنجا پرستارهای خوشگل و موشگل دارد گفتم مبارك خودت باشد برو سلام ما را هم به آنها برسان مبارك خودت باشد، درست شد حالا همین افراد با یك درد چشم بلند می‌شود می‌رود آنجا بله، به مشورت پزشك و به توصیه پزشك معالج، حالا پزشك معالج كیست؟ دختر عمه‌اش است پسر عمه‌اش است بلند شو برو بفرما توصیه شده و راست هم می‌گوید توصیه كرده بلند شو برو وقتی پول، پول بادآورده باشد كار به توصیه ندارد تو پول را از خیار و چغندرفروش نرفتی بگذاری توی جیبت كه حالا با توصیه پزشك معالج بروی آنجا، درست حالا این از كجا آمده و بعد نخیر ایشان اصلا پول خرج نمی‌فرمودند و از گرسنگی شده بودند صدوبیست كیلو، درست اینها چیست؟ اینها همه بازی دادن است.

 وقتی رسول خدا می‌فرماید كسی كه روز بعدش از روز قبلش بدتر باشد ملعون است بلند شویم بیاییم به خودمان برسیم ببینیم حال قبلمان چه بود الان چیست؟ قبلًا به دنیا چقدر توجه داشتیم و الان چقدر توجه داریم؟ اینها همه‌اش بخاطر اینكه مسیری را كه انتخاب كردیم در ظرفیت و در محدوده تربیت نبوده این همین است درس خواندیم در غیر از محدوده! خیال كردیم درس فقط همین اسفار است تمام شد اسفار خواندیم و دیگر ملك دنیا و آخرت را متصرف شدیم فقه خواندیم هر كسی كه لمعه و چیز و اینها بخواند دیگر مساله تمام است دو صفحه مكاسب شیخ انصاری خواندیم خیال كردیم از طرف چین برمی‌گردیم نه آقا این خبرها نیست هرچیزی كه در مسیر تربیت قرار نگیرد كسب باشد بدون تهذیب، اشتغالات امروزی باشد علوم تجربی بدون تهذیب، معارف اسلام باشد بدون تهذیب، اینها همه‌اش چیست؟ گفتم به شما در همین مدرسه فیضیه همین جا كه دارید تماشا می‌كنید مرحوم آقا شیخ محمدعلی اراكی نماز جماعت می‌خواندند وقتی من خواستم بیایم قم گفتم نماز چه كسی بروم ایشان گفتند برو مدرسه فیضیه نماز حاج شیخ محمد علی اراكی، ما هم می‌آمدیم عصرها اینجا ما می‌آمدیم اینجا اول می‌رفتیم حرم مثل الان نبودیم كه هفته‌ای یك بار هم نرویم می‌رفتیم حرم و زیارت می‌كردیم و بعد می‌آمدیم اینجا و نماز را می‌خواندیم و بعد از نماز هم می‌رفتیم حجره این كار هر روز ما بود در همین مدرسه فیضیه مرحوم حاج شیخ محمدعلی اراكی نماز می‌خواندند و طلبه‌ها دوتا دوتا دور مدرسه می‌چرخیدند موقع نماز و خیلی سروصدا می‌كردند و گاهی دعوا می‌شد می‌گفتند آقا نماز شركت نمی‌كنید اقلا حرف نزنید! جلوی حاج شیخ محمدعلی اراكی كه در فیضیه نماز می‌خواند اینها می‌رفتند حرف می‌زدند با همین چشمهایم می‌دیدم توجه كردید كه موجب اعتراض اینها بود حالا این درسی كه این دارد می‌خواند كه این درسها به كمرش بزند كه موقع نماز بلند شود آن هم مرحوم آقای حاج شیخ محمدعلی اراكی با این وجاهت و با این تقوا خیلی آدم متقی بود مرحوم اراكی آدم بی‌نفس و بی‌هوایی بود مرحوم آقای اراكی آدم درس‌خوانده‌ای هم بود خود من هم شركت می‌كردم آن موقع ما لمعه می‌خواندیم ولی درس خارج هم شركت می‌كردیم لذا از شاگردان ایشان بودیم هیچی نمی‌فهمیدیم شاگرد حاج محمدعلی اراكی هستیم بدانید این را آنجا شركت می‌كردیم در درس ایشان البته پنج دقیقه آخر، ده‌دقیقه آخر درست. اینها می‌رفتند آنجا آن وقت من نشستم دارم نماز می‌خوانم یكی از آقایانی كه الان اسمش را نمی‌برم و الان معروف است كنار من نشسته حالا در حال تشهد با انگشت دستش كمر مرا راست می‌كند بابا تشهدت را بخوان تو به كمر من چكار داری وسط نماز؟ آن قال الصادق و قال الباقر به تو یاد داده كه مسئول كمر بنده باشی؟ كمر و بالا كمر و دیگر عرض كنم حضورتان بله دوباره بالاخره ما یك چیزیمان می‌شد دوباره دست آقا از پشت ما را راست می‌كرد حالا خوب است دستش را می‌آورد دوباره سه دفعه در تشهد من هی اینجوری می‌كردم هی ما را اینجوری می‌كرد به او گفتم آقا شما در نماز مسول كمر بنده هستید! حالا ایشان از یكی از معروفین و ارباب فتوا، بفرما این چه نمازی است؟ در مسیر تهذیب قرار نگرفته اینها، یك علامه طباطبایی می‌خواهد تا راه و چاه را نشان بدهد وضعیت آدم را نشان بدهد این كاری كه می‌كنی غلط است اینقدر كه مطالعه می‌كنی غلط است نباید اینقدر مطالعه كنی باید اینقدر نكنی این یك ساعت را باید برای خودت بگذاری بلند شو برو یك گوشه بشین مرحوم قاضی را می‌خواهد كه بجای هی مطالعه كردن حالا نه آنهایی كه وقتشان را به بطالت می‌گذرانند و هر هر و كركر و شب تا صبح اینها كار نداریم آنها كه اصلا هیچ، نه آنها كه اصلا مطالعه می‌كنند اهل مطالعه و كتاب و دفتر هستند مرحوم قاضی می‌گفت كه چرا انسان باید اینقدر به این مطالب درسی و اینها بپردازد اینها یك حدی دارد وقتی انسان از این مطالب پرداخت باید برود به خودش برسد باید بروی در قبرستان، آن طلبه‌ای بعد از درس بلند می‌شود می‌روی در قبرستان آن می‌آید این درس و معنویتش را و روحانیت این درس را در وجود خودش تثبیت می‌كند حالا اگر نه اینطور نباشد مساله جور دیگری خواهد شد دیگر مسائل می‌رود در نقل و انتقالها و در نقد و انتقادها و تمام فكر آدم خوب من هم یك وقت در این مایه‌ها بودم چه اشكالی بكنم كه دقیقتر باشد چطور بپیچانم چطور مچ استاد را بگیرم از این قرمه‌سبزیها در كله ما هم بوده بروم شب بجای اینكه درس یك ساعت مطالعش باشد چهارساعت مطالعه می‌كردم تا فردا مچ استاد را بگیرم نه اینكه نگرفتم می‌گرفتم خوب ثم ماذا؟ حالا چی شد ثم ماذا؟ هان چی شد؟ چه هنری كردیم چكار كردیم؟ كه فكر یك طلبه این باشد چطوری بیاید این مشكل را حل كند و چطوری بر این مطلب نقد وارد كند این بشود تمام ذهن یك طلبه این درست است؟ كه من بیایم درس را فلان مطلب را حل كرده باشم اسمم بپیچد كه فلانی فلان مطلب را حل كرده است بپیچد كه این حل شده، همه‌اش دنیا است همه‌اش اینها كثرات است! كثرات انواع مختلفی دارد یك قسمش دنیا است دنیا یعنی همه دنیا یك قسمش پول است یك قسمش زن است یك قسمش رفیق است یك قسمش همین تكیفات و مسائل است یك قسمش هم چیست؟ شهرت و سمعه و ریا و شؤونات و جلب شؤونات و امثال ذلك اینها همه چیست؟ اینها همه كثرات است منتهی و به این كیفیت به این نحو خوب این هم اسفار امروز.

 در یك سفری یكی از افراد معروفین آمده بود به مشهد و این مریض شده بود و كسالت قلبی هم داشته الان باید حیات داشته باشد بعد ظرف چند روز این مریض می‌شود و نصف شب تماس می‌گیرند با یك دكتر قلب و آن دكتر هم پزشك مرحوم آقا بوده كه من فلانی هستم و به اسم تهرانی اصلا یك همچین اسمی ندارد بنده خدا یك اسم دیگری دارد من تهرانی هستم و الان مریض شدم و آن هم بلند می شود از منزلش می‌رود در بیمارستان و درمانگاه و وقتی می‌رود در آنجا حالا مثلا دكتر خوابیده یك دفعه نگاه می‌كند می‌بیند این اصلا شیخ است سید نیست ناراحت می‌شود. ها این دكتر نمی‌توانسته برود از خواب بیدار می‌شود و به آن دستیارش می‌گوید شما برو بیمارستان و خلاصه بررسی كن من می‌آیم در همان موقع تماس می‌گیرد با یكی از رفقا كه ایشان پزشك است و می‌گوید كه آقای تهرانی مساله برایشان پیش آمده الان تماس گرفتند می‌گوید كه نه من با ایشان بودم اتفاقا امروز و مشكلی نداشت. و شما كه می‌شناسید ایشان اینطور نیست كه اگر یك وقت مسأله‌ای بشود تلفن بكند بگوید بیایید منزل، گفته بود كه شما ایشان را می‌شناسید اهل این حرفها نیست ایشان با من تماس می‌گیرد گفتم نه آقا خبری نیست حالا نصف شب است دیروقت و از نصف شب گذشته بود ولی آن شب می‌فرستد معاونش را و بررسی می‌كند و خلاصه حالا مشكلش حل می‌شود وقتی كه او می‌آید پیش مرحوم آقا آن شخص پزشك اصلی خوب می‌فهمد قضیه چیست و خیلی متاثر می‌شود از این رفتار اینگونه خوب حالا هر چیزی یك راهی دارد دلیلی ندارد كه بخواهد بیاید و به این كیفیت بخواهد بیان كند بعد كه آن شخص رفیق كه از دوستانمان است می‌آید پیش مرحوم آقا و می‌گوید حالا عیب ندارد و این شخص را چند روز مشهد است برویم سراغش پیگیری و فلان این چه كاری است كه می‌كنی به اسم یكی دیگر خوب متوجه شده بود جناب مرحوم آقا ارادتشان و فلان واینها، ایشان فرمودند آقا چرا شما می‌خواهید یك كاری انجام بدهید حالا خدا به همین اندازه اسم ما به یك شخصی نفعی برساند حالا شما جلوی این را می‌خواهید بگیرید نه آقا بروید و از طرف من شما به من هم نگو و بروید كارهایش را انجام بدهید. ببینید این چقدر واقعا این اخلاق انسان را نگاه می دارد می‌گوید حتی اگر شخصی بخواهد به حساب خودش سوء استفاده بكند از اسم ما، خوب الحمدلله اسم ما را خدا موجب سلامتی افراد قرار داده حالا من بلند شوم بروم او را توبیخ كنم و پیگیری كنم و آبرویش را ببرم آبروی این شخص را بُردید برای چه؟ این می‌شود اخلاق این می‌شود اخلاق اسلام، اخلاق پیغمبر این است كه انسان بیش از آنچه كه مساله به خود او مربوط باشد مطلب را از نگاه و نظرة نفس‌الامر نگاه كند نه در محدوده انتساب به خود مگر اینكه نه یك وقتی یك قضیه فسادی بخواهد باشد از انسان وسیله برای آن مساله استفاده شود مثلًا فلانی اینطوری گفت این را باید جلوگیری كند مساله فساد و اینها تفاوت می‌كند این نحو صحبت‌ها اینها در مقام اثبات، بیانگر حالات روحی خود شخص است كه او در چه وضعیت نفسی قرار دارد این در چه وضعیتی قرار دارد كه آن وقتی كه در بیمارستان لبافی‌نژاد بودیم عمل كرده بودند، ایشان یك روز یك دوتا زن می‌آیند دیدن مرحوم آقا یكی را نمی‌گویم ولی دومی مسئول هلال‌احمر بود و خیلی ابراز ارادت می‌كنند او شخص دیگر آن خانم دیگر محجبه و فلان و می‌گوید كه در همان موقع كه اینها می‌آیند آقای سجادی هم می‌آید برای معاینه هر روز می‌آمد برای سرزدن و اینها این خانم رو می‌كند به من و می‌گوید كه من یك روز قبل از اینكه دكتر ایشان را عمل بكند مرحوم بهشتی را من در خواب دیدم و به من می‌گوید برو به دكتر سجادی بگو كه آقای آقا سید محمد حسین تهرانی آمده در بیمارستان و ایشان را عمل كند این می‌گوید كه من شب تلفن كردم و با همین ارتباط داشتند و می‌شناختند همدیگر را از نظر كاری، تلفن كرده به منزلش منتهی در آن موقع ایشان نبوده یا خواب بوده و گوشی را برنداشت و خیلی ناراحت می‌شود و دنبال این بوده كه قضیه را چیز كند فردا كه تلفن می‌كند خانم ایشان می‌گوید خیالت راحت الان ایشان را دارد عمل می‌كند بعد آن دكتر سجادی رو می‌كند به خانم می‌گوید حالا اگر دكتر بهشتی را دیدی به او بگو ما عمل كردیم آقا می‌گوید آن زودتر از تو می‌داند الان آنجا چه كردی یا نكردی او زودتر از ماها خبر پیدا می‌كند آنها كه آن طرفند.

1. سوره الرحمن (٥٥) آيه ٢٩ [↑](#footnote-ref-1)